



Volume 5, Issue 1, 2025

A Critical Review of the Multiplicity of Capital Punishment with Reference to Definitive Quranic Verses

Amirhamzeh Salarzaei*¹

1. Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. (Corresponding Author)

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 1-12

Corresponding Author's Info

ORCID: 0009-0000-6126-9060

TELL: +989155414263

Email: Amir_hsalar@theo.usb.ac.ir

Article history:

Received: 05 Jun 2024

Revised: 23 Jul 2024

Accepted: 02 Oct 2024

Published online: 21 Dec 2024

Keywords:

Quranic Verses, legitimacy of Capital Punishment, Criminal Punishment, Gisas, Ifsad fi al-ard, Public Order.

ABSTRACT

The present article, which is the result of several years of focus and research on the permissibility of capital punishment as a form of retribution, employs a descriptive-analytical approach to address a fundamental question: What are the serious objections, based on numerous Quranic verses, against the most severe form of punishment—i.e., the deprivation of life—not in the context of Gisas (retributive justice) in private cases but rather in the context of Tazir (discretionary punishment) and Hadd (fixed punishment) in the public domain? Does the principle of proportionality between crime and punishment, as a core doctrine of criminal law, hold in such cases? We argue that, based on the unequivocal declaration of the Quran, the unjust or inappropriate killing of a single soul—even if the individual is a criminal—is akin to the killing of all humanity. Therefore, the legitimacy of capital punishment must be explicitly stated in the Quran, which, in the author's view, it indeed is. Our hypothesis in this study is that, given the extraordinary sanctity that God has assigned to human life as His most honored creation, it is only natural that whenever capital punishment is deemed necessary, the Quran must explicitly authorize it. Our findings confirm that the Quran does permit capital punishment, but exclusively within two exceptional cases: (1) Gisas—retribution for murder, and (2) Ifsad fi al-ard (corruption on earth) when it leads to homicide as a crime against the public order. Additionally, the legitimacy of killing an assailant who intends to take the life of an innocent person falls under the category of legitimate defense, which is a natural right rather than a legislated one. Even in the realm of natural sciences, this principle is upheld by Newton's Third Law of Motion, which states that every action has an equal and opposite reaction. This fundamental principle, widely known as the law of action and reaction, is universally accepted, leaving no room for dispute regarding the legitimacy of self-defense.



This is an open access article under the CC BY license.

© 2025 The Authors.

How to Cite This Article: Salarzaei, A (2025). "A Critical Review of the Multiplicity of Capital Punishment with Reference to Definitive Quranic Verses". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 5(1): 1-12.



انجمن علمی فقه برای تطبیقی ایران

فصلنامه فقه جزای تطبیقی

www.jccj.ir



فصلنامه فقه برای تطبیقی

دوره پنجم، شماره اول، بهار ۱۴۰۴

بازجستی در نقد تکثر کیفر سلب حیات با تمسک به آیات محکمت

امیرحمزه سالارزایی*

۱. استاد تمام، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. (نویسنده مسؤول)

چکیده

مقاله پیش رو که حاصل چند سال توجه و تمرکز در موارد جواز سلب حیات به عنوان مجازات می‌باشد، با بیان توصیفی - تحلیلی به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که شدیدترین مجازات از باب سلب حیات نه از باب قود و قصاص در جنبه خصوصی، بلکه اعدام تعزیری و حدی در جنبه عمومی با چه مناقشات جدی با استناد به آیات عدیده قرآن مواجه است؟! آیا تناسب جرم و مجازات به عنوان دکترین کیفری رعایت می‌شود؟! ما معتقدیم چون به نص صریح قرآن کشتن نامناسب و غیرعادلانه یک نفس (ولو مجرم) در حکم کشتن همه انسان‌ها و حتی انسانیت است، قهراً جواز مجازات قتل نفس باید با صراحت در قرآن ذکر شده باشد که به نظر نویسنده چنین نیز هست. فرضیه ما در این پژوهش این است که با اهمیت فوق العاده‌ای که خداوند برای جان انسان‌ها به عنوان مخلوق فاخر و سرآمد قائل است، بدیهی است که در موارد ضرورت باید جواز یا لزوم سلب حیات به عنوان مجازات، در قرآن به صراحت ذکر شده باشد که به نظر ما ذکر شده است، لبّ کلام و حاصل تحقیق این شد که از باب حصر و استثنا فقط قتل در برابر قتل در دو مقوله قصاص و افساد فی الارض منتهی به قتل با جنبه عمومی جرم مناسبت دارد، البته جواز قتل مهاجم که قصد کشتن مظلومی را دارد، در باب دفاع مشروع یک حق طبیعی است، پیش از آن که حق تقنینی باشد که حتی در قانون طبیعی فیزیک به عنوان قانون سوم نیوتن هم صادق است، چراکه در طبیعت هم، هر عملی، عکس‌العملی دارد مطابق و درجهت مخالف، معروف به قاعده کنش و واکنش که در جواز آن هیچ کس شک ندارد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱-۱۲

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارکید: ۹۰۶۰-۹۱۲۶-۶۰۰۰-۰۰۰۹

تلفن: +۹۸۹۱۵۵۴۱۴۲۶۳

ایمیل: Amir_hsalari@theo.usb.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۰۱

واژگان کلیدی:

آیات، جواز سلب حیات، مجازات، قصاص، افساد فی الارض، جنبه عمومی.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به صورت غیرتجاری را دارند.



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

اصل مسلم و معقول و نیز مشروع تناسب و تعادل جرم و مجازات از یک سو و از سوی دیگر مطابق اصل چهارم قانون اساسی که اصل الاصول همه اصول دیگر قانون اساسی محسوب می‌شود، زیرا ضمن این که همه قوانین جزایی و مدنی و اقتصادی و ... باید براساس فقه اسلام باشد، بر اطلاق و عموم همه اصول دیگر و نیز قوانین دیگر حاکم است، مقتضی پرسش برای نویسنده شد که سالیان دراز ذهن محقق را به خود متوجه کرده بود و پس از سال‌ها پژوهش بدون داوری و اظهار نظر نهایی، مگر در این مقاله بدان پرداخت، این بود که چرا علی رغم این که صاحب شریعت، یعنی حضرت محمد (ص) پس از تشکیل حکومت و مدنیت در یرب و به دنبال آن در مدینه در حدود ده سال به تعداد انگشت‌شمار حکم اعدام قضایی، ثبوت و مبرهن تاریخی متواتر و مستند ندارد، اما چرا در کشورهای اسلامی، از جمله در ایران، عناوین اعدام نسبتاً بالاست و اجرای حکم اعدام نیز، بیش از حد انتظار می‌باشد؟! مجازات سلب حیات تحت برخی عناوین زیر که خواننده محترم حرفه‌ای فی الجمله خود بدان اذعان دارد و نیاز تفصیلی به مستندات قانونی ندارد و از محل بحث تفصیلی ما هم خارج است، از جمله به قرار زیر است: مجازات‌های قود و قصاص نفس، محاربه، افساد فی الارض، بغی، سبّ النبی، ارتداد (با استناد اصل ۱۶۷ ق.ا) قاچاق مواد مخدر، زنا (در موارد مختلف)، لواط، سرقت حدی برای بار چهارم، رجم، اخلال در نظام اقتصادی کشور و نیز مجازات برخی جرایم خاص نیروهای مسلح.

از آنجایی که از نظر قرآن، کشتن یک انسان به ناحق در حکم کشتن بشریت تلقی می‌شود و به زبان ریاضی عدد یکی که معادل ده به توان 10 تعداد محسوب می‌شود و از سوی دیگر احیای یک انسان از جهات مختلف، از جمله پیشگیری در جهت تقلیل عناوین اعدام در مقام قانون‌گذاری هم، درواقع در حکم احیای جامعه انسانی است، بر خود لازم، بلکه واجب (به حکم تکلیفی) دانستم که حاصل سال‌ها تحقیق را به‌طور مستند آن هم با تکیه اساسی بر آیات مرتبط با جواز اهدار نفس در مقام مجازات را به‌طور مختصر و مترکم و بعدها در قالب تدوین یک کتاب به جامعه علمی و به‌ویژه جامعه حقوقی - قضایی ارائه نمایم.

فرضیه و مدعای کلان ما در این پژوهش این است که سلب حیات تنها در برابر سلب حیات، لکن از دو حیثیت خصوصی (قصاص و قود) و حیثیت عمومی (افساد فی الارض با فرض کشتن و اراقه دم) جواز قرآنی و فقهی دارد، لاغیر، البته جواز دفاع از جان و مال و ناموسی که مهاجم قصد کشتن و غارت اموال و تعرض أعراض قربانی را دارد، یک حق کاملاً طبیعی و غیرقابل انکار است. محل بحث این پژوهش جواز و حتی لزوم سلب حیات در مقام تشریع و تقنین در غیرباب قصاص و دفاع مشروع و مشروط است، یعنی مشروعیت مجازات سلب حیات در باب اعدام تعزیری و حتی حدی با لحاظ حیثیت عمومی جرم و به‌تبع آن مجازات می‌باشد.

این بنده بر آن است که چنان‌که اصول و ارکان عقاید و باورهای دینی انسان به حد فوق تواتر در قرآن مصرّح و منصوص است، صدور جواز سلب حیات انسان که بنیان‌ربّ تلقی شده و در قالب سوگند خداوند فرموده: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم» (اسراء/۷۰)، زیرا به لحاظ نحوی از مسلمات است که «ل» و «قد» در کلمه «لقد» موطنه قسم و تأکید است، یعنی گویا خدا به ذات خویش سوگند یاد کرده که (از باب تعظیم و تفخیم و نیز از نگاه جملگی ملائکه الهی) بنی آدم اعم از متدین و غیرمتدین دارای کرامت جوهری و ذاتی است و قهراً به لزوم بین‌المعنی الاخص باید این کرامت به‌ویژه با حق حیات تحت حراست و عصمت قرار گیرد، به خصوص که روایت نبوی (ص) را در راستای آیه مذکور دیدم که بسیار تکان‌دهنده است، روایت نبوی (ص) مذکور در منابع شیعه و سنی با کمی اختلاف در تعبیر چنین است: «لَزَوَالُ الدُّنْيَا جَمِيعًا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ دَمِ سُفْكَ بَغَيْرِ حَقٍّ؛ فروپاشیدن دنیا در نزد خدا آسان‌تر از ریختن خون به ناحق است.» طبعاً اطلاق آن، هم مقام جرم را می‌گیرد و هم واکنش مجازات را پوشش می‌دهد (حکمت بن بشیر، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۳؛ زمخشری، بی‌تا: ۱۲۷/۴؛ امینی، بی‌تا: ۵۹/۱۱) و نیز در حدیث وارد شده که: «إِنَّ هَذَا الْإِنْسَانَ بَنِيَانُ اللَّهِ فَمَلْعُونٌ مَنْ هَدَمَ بَنِيَانَهُ» (زمخشری، بی‌تا: ۱۴۰۴: ۲۴۷/۳؛ امینی، بی‌تا: ۵۹/۱۱) و نیز در حدیث وارد شده که: «إِنَّ

۵۵۱/۱) با تأکید بیان شده که انسان بما هو انسان بنیان خداست، مورد لعنت خدا واقع می‌شوند کسانی که این بنیان را (بدون دلیل متقن) منهدم کنند. در ادامه آیاتی که به‌طور عمومی و اختصاصی به‌مبنای کلیدی مجازات جان در برابر جان می‌پردازد را ذکر می‌کنیم.

۱- بیان آیات مرتبط با سلب حیات

۱- «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَاهُ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا؛ و نفسی را که خداوند حرام کرده است، جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم پس [او] نباید در قتل زیاده‌روی کند، زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است» (اسراء/۳۳).

۲- «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ؛ از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و قطعاً پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می‌کنند» (مائده/۳۲).

۳- «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد، پس آن کفار [گناهان] او خواهد بود و کسانی که به‌موجب آنچه خدا نازل کرده، داورى نکرده‌اند آنان خود ستمگرانند» (مائده/۴۵).

۴- «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است باشد که به تقوا گرایید» (بقره/۱۷۹).

۵- «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ سزای کسانی که با [دوستاناران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت» (مائده/۳۳).

۶- «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ نزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید، این‌هاست که [خدا] شما را به [انجام‌دادن] آن سفارش کرده است، باشد که ببینید» (انعام/۱۵۱).

۷- «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ؛ و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهاکاری را دوست ندارد» (بقره/۲۰۵).

۸- «...وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...؛ و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند...» (فرقان/۶۸).

۹- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْثُ بِالْحَرْثِ وَالْعَيْدُ بِالْعَيْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَعْتَدَى بِدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره کشتگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن و هر کس که از جانب برادر [دینی]‌اش [یعنی ولی مقتول] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولی مقتول] به‌طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان [خون‌بها را] به او بپردازد، این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست، پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد وی را عذابی دردناک است» (بقره/۱۷۸).

۱۰- «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛ و جزای بدی مانند آن بدی است، پس هر که

درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد» (شوری/۴۰).

۱۱- «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ؛ و اگر عقوبت کردید همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است» (نحل/۱۲۶).

۱۲- «...فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ...؛ پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقواییان است» (بقره/۱۹۴).

۱۳- «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن» (ص/۲۶).

۱۴- «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا؛ خدا قاطعانه به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. یقیناً [فرمان بازگردانیدن امانت و عدالت در داوری] نیکو چیزی است که خدا شما را به آن موعظه می‌کند؛ بی‌تردید خدا همواره شنوا و بیناست» (نساء/۵۸).

۱۵- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید، عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» (مائده/۸).

۱۶- «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَاللِّسْنَ بِاللِّسَنِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و

دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند و هرکه از آن [قصاص] درگذرد، پس آن کفار [گناهان] او خواهد بود و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند آنان خود ستمگراند» (مائده/۴۵).

عمده آياتی که نزدیک‌تر به مدعا و فرضیه این مقاله است را فهرست‌وار ذکر کردیم، تا خواننده فرهیخته ما در باب تناسب، عدالت و مساوات دقیق جرم و مجازات در موضوع قتل و کفر آن، تأمل عالمانه داشته باشد. در ادامه پژوهش، همین آیات را در دو بخش خصوصی و عمومی بیان می‌کنیم:

۲- آیات ناظر به حیثیت خصوصی مجازات سلب حیات

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأَنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ/ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره کشتگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده، آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن و هرکس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولی مقتول] به‌طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان [خون‌بها را] به او بپردازد، این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست، پس هرکس بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است/ و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید» (بقره/۱۷۹-۱۷۸).

اصطلاح قصاص به‌کاررفته در این آیات و نیز دلالت سیاق و سباق و لحاق و زمینه و بستر طرح آیات مذکور به روشنی می‌رساند که ناظر به حیثیت خصوصی و سلطنت خود افراد قربانی و اولیای خاص آن‌هاست.

و همین‌طور آیات ذیل با همان مبنای خصوصی نیز ملحوظ است.

۱- «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛ و جزای بدی مانند آن بدی است پس هرکه

درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست، به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد» (شوری/۴۰).

۲- «وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و کسانی که مرتکب بدی‌ها شدند، کیفر هر بدی مانند همان بدی است و خواری که آنان را فرامی‌گیرد، برای آنان از [خشم و عذاب] خدا هیچ حافظ و نگه‌دارنده‌ای نخواهد بود، گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده، آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانه‌اند» (یونس/۲۷).

۳- «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ؛ و اگر عقوبت کردید، همان‌گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است» (نحل/۱۲۶).

۴- «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ...؛ پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی (مقابل به مثل) کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوایندگان است» (بقره/۱۹۴).

حاصل سخن این‌که با اندک توجهی به مضامین آیات و نیز آیات ما بعد آن درمی‌یابیم که خطاب به مردم قربانی و صاحبان حق که مجاز به اعمال و یا اعراض از حق خود هستند و طبعاً در یک تقسیم ثنایی منطقی، بقیه آیات از فهرست پیشین ناظر به حیثیت عمومی جرم و مجازات خواهد بود.

اصولاً موضوع حق قصاص نفس و یا اعراض از آن و یا صلح معوض و یا غیرمعوض آن و یا حق طبیعی دفاع مشروع به قیمت جان در برابر جان چندان محل مناقشه نیست، آنچه محل تأمل، بلکه مناقشه جدی است، در بخش مجازات سلب حیات در حوزه و حیثیت عمومی مجازات مذکور می‌باشد.

۳- جنبه عمومی مجازات سلب حیات

چنان‌که گذشت جواز مجازات سلب حیات در جرم قتل نفس در حوزه خصوصی از مسلمات فقه و حتی حقوق وضعی محسوب می‌شود و اعمال و اقامه آن چندان جای خدشه و اعتراض نیست، گستره مجازات سلب حیات در جنبه عمومی که هم تعدد و هم تنوع دارد، محل مناقشه جدی ماست و نوآوری این پژوهش ناظر به همین بخش است، از این رو آیات مرتبط را ذکر می‌کنیم و به تحلیل آن می‌پردازیم و پس از آن داوری را به خواننده فهیم و فرهیخته آن وامی‌نهیم.

۱- «وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...؛ و کسی را که خدا (جان او را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند...» (فرقان/۶۸).

در این آیه شریفه، نهی قتل نفس به غیرحق، در قالب جمله خبریه آمده که وفق قواعد بلاغی داعی طلب در آن تأکید بیشتری نسبت به نهی از جمله انشایی دارد، از ویژگی‌های «عباد الرحمن» به دلالت سابقی (آیات پیشین) این است که قتل نفس انسان که مورد احترام خداوند است را انجام نمی‌دهند، مگر به حق و از باب مقابله به مثل، حال، یکی از پرسش‌های عرصه علم حقوق، این است که، منشأ حق (که در این آیه کلید واژه اصلی است) چیست و چه کسی شایسته بیان آن است؟!

در پاسخ چنان‌که می‌دانیم، منشأ حق در وهله اول مالکیت است (موضوع ماده ۳۰ قانون مدنی)، یعنی هرکس نسبت به چیزی مالکیت داشته باشد، برای مالک حقی در اصل و نحوه تصرف در مایملک پدیدار می‌شود، حال در این آیه شریفه، از لفظ «عباد الرحمن» استفاده شده تا به ما بفهماند که ذی‌حق اصلی برای وضع قوانین و سلطنت در مایملک خود، مالک آن (خداوند) است، چنان‌که در قرآن داریم «ملک الناس» و به دنبال آن «اله الناس» مطرح می‌شود و از وصف «الرحمن» هم برمی‌آید که تمام مقررات از صفات رحمانیت عام خداوند نسبت به همه مخلوقات به‌ویژه انسان، ناشی می‌شود و باید این ویژگی در تنظیم مقررات ملاحظه و نیز در اعمال آن مورد توجه قرار گیرد. از خود این لطافت در تعبیر برمی‌آید که وضع قوانین

عربی موجود است (درویش، ۱۴۲۸: ۸۰/۵)، ازجمله در بیت منسوب به ابن مالک و شرح بن عقیل چنین آمده:

و إن یفرغ سابق "الّا" لما
بعدها یکن کما لو "الّا" عدها

«اذا تفرغ سابق "الّا" لما بعدها - ای لم یشغل بما یطلبه، کان الاسم الواقع بعد "الّا" معرباً باعراب ما یقتضیه ما قبل "الّا" قبل دخولها» (ابن عقیل همدانی، ۱۳۸۴: ۶۰۳/۱)، ضمناً استثنای مفرغ در کلام موجب (مثبت) واقع نمی‌شود، چنانکه در آیه مورد بحث در کلام موجب نیست.

کلمه منحصری که در آیه مذکور برای جواز سلب حیات، به‌عنوان مجازات خیلی مهم و استثنایی است، «حق» می‌باشد، برای حق معانی زیادی ذکر شده است (ابن منظور، ۱۴۲۳: ۵۳۲/۲-۵۲۵)، لکن بهترین معنا که با حیثیت قرآنی و وحیانی لحاظ شده، در مفردات الفاظ القرآن چنین آمده: «اصل الحق: المطابقه و الموافقه کمطابقه رجل الباب فی حقه لدورانه علی استقامه» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۷: ۲۴۶)، حق به‌معنای مطابقت و موافقت است مانند مطابقت پاشنه درب در شکاف چهارچوب درب، به‌طوری‌که از مطابقت آن دو با هم، درب با استقامت و بدون لرزه و لنگی می‌چرخد.

با دقت و لحاظ این معنای مطابقی دقیق برای حق، تنها مجازات نفس به‌خاطر قتل نفس است که این مطابقت حفظ شده و حقانیت و عدالت تحقق پیدا می‌کند، وگرنه مجازات سلب حیات در جرایم دیگر مانند جرایم مالی و غیرمالی غیر نفس این مطابقت برقرار نمی‌شود، چگونه جان یک انسان را مثلاً با قاچاق چند کیلوگرم ماده مخدر به هدر بدهیم. آیات دیگری نیز با همین منطوق و البته مفهوم مخالف (از باب حصر به الّا) آمده، لکن در شکل جمله طلبی انشایی، ازجمله «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (اسراء/۳۳).

در این آیه هم علاوه‌بر آنچه در لطایف آیه پیشین ذکر کردیم، چند نکته مهم است یعنی این که باز هم جواز سلب حیات صرفاً و منحصرأً به‌خاطر خونی که به ناحق ریخته شده صادر شده، البته لزوماً این آیه به نظر این بنده ناظر به جنبه خصوصی جرم

و حیانی صبغه و غلبه رحمانی دارد و از خشونت بدور است، برخلاف تصور اسلام ستیزان که می‌گویند اسلام دین خشونت است، لذا بشری که خود، بنده است و مملوک، صلاحیت ذاتی برای وضع قوانین را ندارد، چون مالک علی الاطلاق خود محسوب نمی‌شود. چنان که می‌دانیم، حق مالکیت معنوی در تمام تولیدات و منافع آن‌ها در اختیار انحصاری صاحبان و مالکان تولیدات مذکور قرار می‌گیرد و تابع مقررات سازمان بین المللی مالکیت معنوی یا فکری (WIPO) می‌باشد، در نتیجه خود انسان، به‌عنوان قابل و مصنوع و منفعل و مخلوق که نمی‌تواند صانع و فعال و خالق خود تلقی شود.

تعبیر بعدی، ممنوعیت فراگیر قتل نفس به‌عنوان قاعده و حکم اولی که در آیه شریفه فوق‌الذکر لحاظ شده، عاری از هر قید، اعم از جنسیت، جغرافیا، نژاد و حتی دیانت است، یعنی حق حیات موجود متنفس و زنده‌ای به نام انسان به ما هو انسان. به‌طور مؤکد به رسمیت شناخته شده، چراکه «النفس» از دو کلمه «ال» و نفس تشکیل شده که «ال» بیان جنس است که از ادات عموم محسوب می‌شود (ابن هشام انصاری، بی‌تا: ۵۰/۱). کلمه مهم دیگر آیه مذکور «الّا» است که از لحاظ نحوی استثنا و از لحاظ بلاغی (فن بیان) قصر و حصر محسوب می‌شود (تفتازانی، بی‌تا: ۸۲؛ درویش، ۱۴۲۸: ۸۰/۵) و به‌لحاظ اصولی می‌دانیم که وقتی یک حکم از یک مستثنی‌منه عام تخصیص زده شده آن هم در قالب استثنای مفرغ، باید به همان قدر متیقن به‌عنوان حصر که بدون شک مفهوم مخالف و دلیل خطاب دارد، بسنده کرد و هرگونه تعمیمی بدون دلیل متقن، ناروا خواهد بود، دانشمند اصولی بلندآوازه‌ای که صاحب کفایه‌الاصول باشد، در این خصوص چنین می‌نویسد: «لا شبهه فی دلاله الاستثناء علی اختصاص الحكم سلباً او ایجاباً بالمستثنی منه ولا یعم المستثنی و لذلک یکون الاستثناء من النفی اثباتاً و من الاثبات نفیاً و ذالک للانسباق عند الاطلاق قطعاً» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۳: ۲۴۷/۱)، اما این که استثنای مذکور در آیه از نوع مفرغ است، چون عامل بعد از «الّا» به اقتضای نیاز سیاق جمله، به ماقبل الّا مربوط می‌شود که در آیه چنین است یعنی «بالحق» که بعد از الّا آمده، معمول عامل «ولا یقتلون» محسوب می‌شود. مستند مفهوم مستثنای مفروغ در منابع قواعد

قتل نیست، چراکه ولی دم ممکن است خاص (در باب قود و قصاص آن هم با اولویت وارثین نسبی) و در صورت فقدان وارثین نسبی و یا عدم صلاحیت آن‌ها، نوبت به حاکم به عنوان ولی عام، واجد سلطنت خواهد بود، از باب «الحاکم ولی من لا ولی له» (عوده، بی تا، ۵۲۳/۱؛ بجنوردی، ۱۴۲۸: ۳۴۱/۶).

نکته مهم در ادامه آیه منع از اسراف در مجازات سلب حیات است، یعنی که از میان مباشران و مسببان و معاونان، فقط مباشر و مرتکب قتل آن هم با رعایت عدالت و مساوات، سلب حیات می‌شود، یکی از صفات جلال خدا، جبار (جبران کننده) است، لذا خداوند آیه ۳۳ مائده را مختوم به «إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا» می‌کند، یعنی خداوند مظلوم را بدون هیچ شکی یاری می‌کند و حق او را هم در کمیت و هم در کیفیت ترمیم می‌کند، چراکه وقتی یک جانی چندین نفر از یک خانواده را به قتل می‌رساند و تنها یک مجازات سلب حیات دارد و مقتولان هم انسان‌های بسیار فاخری بودند، خداوند با قاطعیت (کاربرد جمله اسمیه تعلیلیه (درویش، ۱۴۲۸: ۳۵۶/۴) مصدر به (إن) هم خود مظلومان و قربانیان و هم اولیای دم آن‌ها را با پاداش‌های بیش از حد تصور عند الاقتضاء، یاری کرده و جبران می‌کند.

۲- «مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (مائده/۳۲). در قدیمی‌ترین تفسیر کامل قرآن، یعنی تفسیر مقاتل بن سلیمان بتری که به نقل شیخ طوسی (شیخ طوسی، ۱۳۸۰: ۱۳۸). از اصحاب امام باقر (ع) بوده و در فهرست تفاسیر اهل سنت هم مندرج است، خداوند شروع این آیه را که بعد از قتل مظلومانه هابیل توسط برادرش صورت گرفت، به خاطر تعظیم خون انسان تعلیل می‌کند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۴۷۱/۱)، یعنی که در موارد بسیار اندک آن هم جان در برابر جان، ریختن خون متعدی و متجاوز، مجاز می‌شود و در ذیل فی الارض لمصرفون می‌نویسد: «لمصرفون فی سفک الدماء» (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۴۷۲/۱). گویا حاکمان برای سرکوب مخالفان چنین می‌کنند، به عبارتی اسراف در ریختن خون انسان‌ها، بعضاً جنبه سیاسی به خود می‌گیرد.

در چند آیه از قرآن تقریباً با یک مضمون آمده است که: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ». قدر جامع این آیات در متعلق نهی، اسم جنس «نفس» به طور شایع و فراگیر بدون قید نفس مؤمنه یا نفس مسلمه و امثال آن مطرح می‌شود، چنان که مطابق آیه «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، کرامت ذاتی انسان بدون هر صبغه‌ای به حکم اولیه و شایع مد نظر قرآن قرار می‌گیرد. تنها در یک عنوان حذف و سلب جان او استثنا می‌شود و آن هم حق است، به نظر نویسنده لفظ حق دارای یک مفهوم بالادستی و یا معقول ثانوی و به حمل اولی ذاتی با نقطه مقابل باطل مطرح می‌شود. بر مبنای بلاغت و فن مطابقه در ادبیات، چنان که نفس به عنوان مستثنی‌منه یک معنای اسم جنس محسوب می‌شود، در طرف تخصیص و استثنا هم یک معنای اسم جنسی به نام حق مطرح می‌شود که این جناس و انطباق، هم بیانگر زیبایی کلام و هم حکیمانه بودن آن است، حق هم، چنان که گذشت، به معنای مطابق و موافق بودن عالم ثبوت و اثبات می‌باشد.

وقتی انسان در دلالت سیاقی و بافت معنایی آیات مرتبط با جواز سلب حیات غور می‌کند، حکمت‌هایی را از کلام حکیم علی‌الاطلاق درمی‌یابد که از شدت استحکام و انسجام شگفت زده می‌شود، لذا می‌بینیم که آیه سابق الذکر (مائده/۳۲) به عنوان معقول اولی و نیز به حمل شایع صناعی (و مصداقی) در ذیل آیاتی که می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (به عنوان معقول ثانوی و به حمل اولی مفهومی) قرار می‌گیرد و «بالحق» را تنها و منحصرأ به حمل شایع صناعی، در دو مورد تعیین می‌کند، یعنی نهی فراگیر سلب حیات و نفس را فقط در دو مورد آن هم از باب عکس‌العمل و واکنش و به ضرورت و در عین حال معقول و مشروع به خاطر جنایت بر نفس و چه در مقام قتل نفس و چه در مقام افساد فی الارض منتهی به قتل بی‌گناه مجاز می‌کند، با تعبیر سلبی، به غیر نفس و به غیر فساد فی الارض، پس با صراحت قرآن مجازات سلب حیات (اعم از قود، قصاص و یا اعدام) را تنها و تنها به خاطر کشتن نفس، منتهی از دو حیثیت خصوصی (قصاص) و حیثیت عمومی (فساد فی الارض مقرون به قتل نفس) که قهرأ برگشت هر دو حیثیت به یک چیز است و آن هم بالاخره در باب قتل نفس مظلوم مصداق پیدا می‌کند، یعنی در نهایت بنا به مدعا و فرضیه

مقاله، جواز سلب نفس فقط به خاطر سلب حیات صادر می‌شود، اما این که از کجا معلوم که فساد فی الارض لزوماً با قتل ظالمانه نفس، مصداق پیدا می‌کند، در دنباله آیه قبلی (مائده/۳۲) خداوند با کاربرد لفظ «انما» که از ادات حصر می‌باشد (تفتازانی، بی تا: ۸۲؛ آخوند خراسانی، ۱۴۲۳: ۲۴۹/۱)، مجازات مفسدین فی الارض که با عقیده محاربه با خدا و رسول و مخالفت شدید با قوانین خدا و رسول صورت می‌گیرد به اعتبار تناسب جرم و مجازات «مفسدین فی الارض» که با عقیده محاربه با خدا و رسول و مخالفت شدید با قوانین خدا و رسول صورت می‌گیرد، به اعتبار تناسب جرم و مجازات، کیفر «أَنْ يُقْتَلُوا» ذکر می‌شود که بدون تردید، مصداق بارز فساد بوده و به خاطر قتل نفس می‌باشد و به اصطلاح با برهان «إنَّ»، یعنی از معلول که مجازات است پی به علت که جرم فساد در قبال قتل نفس است، تحقق می‌یابد.

ممکن است بگویید، فساد فی الارض به اعتبار مجازات، شاید به صرف إخافه و غارت اموال و ... هم صورت بگیرد؟! در پاسخ می‌گوییم، قطع دست راست و پای چپ و به صلیب کشیدن و تبعید و یا حبس هم مجازات مناسب جرم مرتبط خود را اقتضا می‌کند و از طرف دیگر عدالت کیفری به عنوان یک قاعده عقلی و عقلایی و حتی فطری و جبلی و نیز قاعده مسلم شرعی الحدود تدرء بالشبهات اقتضاء می‌کند که با صرف ربودن اموال و حتی ضرب و جرح و یا صرف إخافه نمی‌توانیم به سلب حیات، به عنوان مجازات حکم کنیم، چون جواز سلب حیات با قدر متیقن فساد فی الارض که مقرون به ریختن خون است، تحقق دارد، اما در مصادیق دیگر مثل فقط ربودن اموال و ایجاد ترس حداقل محل تردید واقع می‌شود و قاعده مسلم درء الحد آن را منتفی و منع می‌کند.

از سوی دیگر لفظ «او» در آیه مذکور (مائده/۳۳) فقط برای تخخیر نیست، بلکه لفظ «او» به استقرای مجتهدان علم نحو ۱۲ کاربرد دارد که از جمله تنويع و تقسیم است که این معنا هم به لحاظ ادبی و هم به لحاظ عدالت کیفری با معنای تقسیم و

تنويع سازگار است^۱ و اقناع وجدانی قضایی را به دنبال می‌آورد، یعنی افساد فی الارض، جواز مجازات اعدام را ایجاب می‌کند که قتلی توسط مفسد صورت گرفته باشد.

شیخ طوسی که بنیان‌گذار اجتهاد متعارف شیعه و دارای لقب شیخ الطائفة است در باب عدالت کیفری در باب محاربه چنین می‌نویسد: «... و جزاءهم علی قدر الاستحقاق، إن قتل و اخذ المال قتل و صلب و إن اخذ المال و لم یقتل قطعت ید و رجله من خلاف و إن اخاف السبیل فقط فانما علیه النفی لا غیر هذا مذهبنا و هو المروی عن ابی جعفر و ابی عبدالله (ع) و هو قول ابن عباس و ابی مجلز و سعید بن جبیر و السدی و قتاده و الربیع و به قال ابوعلی الجبائی و البطری» (شیخ طوسی، بی تا: ۵۰۴/۳) یعنی تناسب مجازات، از جمله سلب حیات فقط به خاطر قتلی است که محارب مرتکب شده، و گرنه در غیر قتل توسط محارب نمی‌توان وی را محکوم به اعدام کرد، ایشان ضمن این که می‌گوید این گونه مجازات نه تنها مذهب ما امامیه است، بلکه بسیاری از عالمان و فقیهان غیر امامی را همچنان که مذکور شده، ذکر می‌کند.

برای تقویت و تأیید مدعای خود موارد دیگری را نیز متذکر می‌شویم: صدر آیه (مائده/۳۲) معلل و مدلل به دلیل برای تمامیت آیه (در باب قتل ناروای نفس و افساد فی الارض) به خاطر قتل حاسدانه قابیل نسبت به هابیل می‌باشد (من اجل ذالک کتبنا)، این یعنی این که به اقتضای ضرورت و سنخیت علت و معلول و به اصطلاح حقوقی مسانخت حکم و موضوع چنین مقرر کردیم که مفاد آیه مذکور باشد.

۴- آیات مؤید مدعای ما

این که ما می‌گوییم جواز اهدار نفس به عنوان مجازات مفسدان با حیثیت عمومی، تنها با قتل نفس محترم از نظر شرع (به حکم صریح قرآن)، صادر شده، علاوه بر آن چه گذشت، آیات ذیل نیز می‌باشد.

۱- «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الْفُسَادُ؛ و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش

جمع القرآن للتخخیر آلا فی هذه الآية: یعنی آیه ۳۳ مائده که مفید تفصیل است (درویش، ۱۴۲۸: ۲۲۱/۲-۲۲۰).

۱- «او» حرف عطف و لها معان آنهاها صاحب المغنی الی اثنی عشر معنی نکفی منها بالمعانی الرئيسية التالیه: «التقسیم و التنويع كما فی الآية» (مائده/۳۳) ای: تقسیم عقوبت‌هم تقسیماً موزعاً علی حالاتهم و جنایاتهم، قال الشافعی: «او» فی

می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباہکاری را دوست ندارد» (بقره/۲۰۵).

بگذریم از این که در این آیه شریفه یک نکته مهم کلامی نیز هست در جواب کسانی که قائل به جبر هستند، یعنی تمام اعمال ما به اراده مستقیم خدا صورت می‌گیرد، یعنی اگر فساد هم می‌کنیم با اراده اوست، حال آن که خداوند در اینجا فساد صادرشده از سوی مکلف مختار را دوست نداشته و مرضی رضای خود نمی‌داند، حال شاهد فرضیه ما مربوط به مفاد آیه است که هم راستای آیه ۳۳ سوره مائده در بخش دوم که می‌فرماید: «وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يَقْتُلُوا أَوْ يَصْلُبُوا أَوْ يَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائده/۳۳).

در چند لفظ سعی و ظرف «فی الارض» و فساد و هلاکت نفس و نسل می‌باشد، یعنی این که فسادی که صورت گرفته، مقرون به قتل نفس و نسل است، لفظ حرث در ادبیات قرآن به مطلق موجودات زنده که از جمله همسر انسان است، اطلاق می‌شود، چراکه درخصوص همسر خداوند می‌فرماید: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ وَقَدْ مَوْا لِلْأَنْفُسِكُمْ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ زنان شما کشتزار شما هستند، پس از هر جا [و هرگونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید و آن‌ها را برای خودتان مقدم دارید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده» (بقره/۲۲۳).

برای شرح مراد از حرث و نسل به تفاسیر، از جمله تبیان (شیخ طوسی، بی‌تا: ۱۸/۲)، تفسیر مقاتل (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۱۷۸/۱)، طبرسی (طبرسی، ۱۴۱۸: ۵۳۴/۱) و طبری (طبری، ۱۴۲۲: ۵۸۳/۳) مراجعه کنید. در تفاسیری از فریقین که مورد جستجو واقع شده، قدر مشترک اهلاك حرث و نسل، کشتن انسان‌ها (سفک دماء) به‌عنوان مصداق بارز فساد فی الارض مشاهده شد، چنان که در بالا نمونه‌هایی ذکر گردید.

۲- «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِيعُ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت پسرانشان را

سر می‌برد و زنانشان را [برای بهره‌کشی] زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود» (قصص/۴).

چنان که می‌بینیم این آیه هم با صراحت فرعون خونریز را مفسد فی الارض معرفی می‌کند (عَلَا فِي الْأَرْضِ... يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ... مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

۳- «وَفِرْعَوْنُ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ؛ و با فرعون صاحب خرگاه‌ها [و بناهای بلند] همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند/ و در آن‌ها بسیار تبهکاری کردند» (فجر/۱۲-۱۰).

فرعون و جنود و قوای بی‌رحم او در بلاد فساد را به اوج رسانده بودند و صاحب تفسیر مجمع البیان نقل می‌کند: یعنی قتل و معصیت را به حد اکثر رسانده بودند (طبرسی، ۱۴۰۶: ۷۳۹/۱۰) و در تفسیر النسفی در ذیل آیه «فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» می‌نویسد: «بالکفر والقتل والظلم» (نسفی، ۱۴۱۹: ۶۳۹/۳).

حاصل سخن این که در آیات فوق‌الذکر، مصداق بارز فساد فی الارض، قتل و خونریزی به ناحق است، پس مجازات سلب حیات مفسدان فی الارض هم باز به تناسب جرم خونریزی است که توسط آن‌ها صورت گرفته و قرآن به صراحت آن را ذکر می‌کند.

۵- دفع شبهه

اگر اشکال شود که مجازات جان در برابر جان، ولو در قرآن منحصرأ در دو مورد قصاص و افساد فی الارض مقرون به قتل بی‌گناهان مجاز گردیده، لکن موارد دیگر جواز مجازات سلب حیات از مجرمان چون مرتدان و یا زانیان محصنه و ... در سنت تشریح شده است، بنابراین عناوین متعدد سلب حیات در قوانین کیفری ما برگرفته از سنت است، در پاسخ می‌گوییم، اولاً اخبار مرتبط با مدعای مستشکل از زمره اخبار آحادند که نزد برخی از عالمان برجسته و مطرح شیعه علی‌القاعده حجت نیستند؛ ثانیاً این که آیا می‌توان با اخبار آحاد با فرض حجیت، عمومات قرآن را تخصیص زد، محل تأمل است و این بنده جزء همان متأملان هستم؛ ثالثاً در بحث جواز سلب حیات در مقوله مجازات، تنها ما عموم قرآنی نداریم، بلکه چنان که در فرازی از مقاله گذشت، چندین آیه داریم که هم حکم عام عدم جواز قتل

باشد، با جرم تناسب نخواهد داشت و البته سلب هم در جایی است که هم قتل و هم غارت اموال کرده باشد و چون صیغه‌های ثلاثی مزید به کار رفته در آیه «أَنْ يَقْتُلُوا أَوْ يَصْلُبُوا» برای سلب حیات، متعدی و مضاعف و مزید است، بدون این که در اخذ مفعول به نسبت صیغه‌های مجرد آن تغییری کرده باشد، یعنی مزیدفیه آن‌ها هم مانند مجرد آن‌ها یک مفعولی است، پس زیاده المبانی که تدل علی زیاده المعانی است، فقط افاده تغلیظ می‌کند، یعنی مجازات سلب حیات مفسدان قاتل الزامی است و حاکم مسلمانان علی‌القاعده، نمی‌تواند طغیانی را که نسبت به جامعه کرده‌اند، نادیده گرفته و آن‌ها را مورد عفو قرار دهد، یعنی مجازات سلب حیات از جنبه عمومی قاعدتاً الزامی است و چون در قرآن به صراحت هم حکم عام عدم جواز سلب حیات و هم حکم خاص استثنای جواز به صراحت صادر شده، اخبار آحاد مطرح در سنت، حداقل تعمیم جواز سلب حیات در غیر موارد مصرح در قرآن را دچار شبهه داره حد می‌کند.

ملاحظات اخلاقی: در این پژوهش تمامی ملاحظات اخلاقی رعایت گردیده است.

تعارض منافع: نگارش این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

سهم نویسندگان: در این پژوهش، نویسنده به‌عنوان نویسنده اصلی و مسؤول است.

تشکر و قدردانی: ابراز نشده است.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین مالی انجام گرفته است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۳۸۴). شرح ابن عقیل. عبدالحمید.

انسان‌ها را صادر کرده و هم مورد استثناء را از باب منطوق و هم از باب مفهوم مخالف (دلیل خطاب) در قالب مفهوم مخالف حصر ذکر کرده و جایی برای تخصیص زدن عام قرآنی باوجود خاص به وضوح ذکر شده، آن هم به حمل شایع مصداقی، باقی نمی‌ماند، پس اگر هم اخبار آحاد بالحاظ سند مشکل نداشته باشند، حداقل در باب دلالت محل تأملند، از باب نمونه به این دو حدیث معیار که شیخ اعظم انصاری در مقوله حجیت اخبار آحاد ذکر می‌کند، توجه فرمایید: «ماورد فی غیر واحد من الاخبار: ان النبی (ص) قال: ما جاءکم عنی لا یوافق القرآن فلم اقله»^۱ و قوله (ابی عبدالله) لمحمد بن مسلم: «ما جاءک من روایه - من برّ او فاجر - یوافق کتاب الله فخذ به و ما جاءک من روایه - من برّ او فاجر - یرخا لک کتاب الله فلا تأخذ به» (شیخ انصاری ۱۴۲۸: ۲۴۴/۱-۲۴۳) و پیامبر (ص) فرموده: «اگر حدیثی از من به شما رسید که موافق قرآن نبود، من نگفتم» و امام صادق (ع) فرموده‌اند: «ای محمد بن مسلم اگر روایتی از ما به شما رسید، خواه راوی آن عادل یا فاجر باشد، آن را با قرآن بسنجید، اگر موافق قرآن بود، اخذ کنید، وگرنه اخذ نکنید.»

نتیجه‌گیری

مدعا و فرضیه مقاله این بود که جواز مجازات سلب حیات در غیرقتل نفس خواه در باب قود و قصاص و خواه در باب افسادفی‌الارض که در آن قتل اتفاق افتاده، به‌شدت محل تأمل، بلکه مناقشه است.

در جرم قتل نفس با حیثیت خصوصی آن، به صراحت قرآن حق اِعمال و اِعراض از آن به اختیار اولیای دم سپرده و طبعاً الزام قانونی در آن روان نیست، بلکه برعکس توصیه به بخشش و صلح شده است، اما در باب جرم افسادفی‌الارض در آیات متعدد ذکر و استدلال کردیم که در جایی مفسدفی‌الارض مهدورالدم و مجازات سلب حیات دارد که به اعتبار تناسب مجازاتی که در آیه ۳۳ مائده آمده، قتلی توسط مفسد اتفاق افتاده باشد لاغیر، یعنی اگر مفسدفی‌الارض تنها اموال مردم را غارت کرده و یا تنها موجب ارباب مردم شده مجازات «أَنْ يَقْتُلُوا» نسبت به موارد دیگر مجازات که قطع دست راست و پای چپ یا تبعید

^۱ - به نقل از حرعاملی، ج ۱۸/باب ۹/ح ۱۵

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۲۳). *لسان العرب*. قاهره: دارالحديث.
- طوسی، محمد (۱۳۸۰). *رجال الطوسی*. نجف: منشورات المكتبه و المطبعه.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۲۳). *کفایه الاصول*. ط السابعة، قم: مؤسسه نشر الاسلامیه
- طوسی، محمد (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: احیاء التراث العربی.
- اصفهانی، راغب (۱۴۲۷). *مفردات الفاظ القرآن*. قم: مکتبه ذوی القربی.
- عوده، عبدالقادر (بی تا). *التشريع الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی*. بیروت: دارالکاتب العربی.
- انصاری، جمال الدین ابن هشام (بی تا). *مغنی اللیب عن کتب الاعاریب*. قاهره.
- نجفی، شیخ عبدالحسین الامینی (بی تا). *الغدير*. قم: کتابخانه مدرسه فقاہت.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۸). *فرائد الاصول*. قم: مجمع الفکر اسلامی.
- بنجوردی، میرزا حسن (۱۴۲۸). *القواعد الفقهیه*. تحقیق مهدی مهریزی و محمدحسین درایتی، قم: منشورات دلیل ما.
- نسفی، عبدالله بن احمد النسفی (۱۴۱۹). *التنزیل و حقائق التأویل*. بیروت: دارالکلم الطیب.
- تفتازانی، ملاسعد (بی تا). *مختصر المعانی*. تهران: انتشارات مصطفوی.
- وکیل، امیرساعد و عسکری، پوریا (۱۳۹۹). *قانون اساسی در نظم حقوق کنونی*. تهران: انتشارات مجد.
- حکمت بن بشیر بن یاسین (۱۴۲۰). *الصحيح المسبور من التفسير بالمأثور*. مدینه: دارالمأثر للنشر.
- درویش، محی الدین (۱۴۲۸). *اعراب القرآن و بیانه*. نجف: نشر سلیمانزاده.
- زاهدی، زین الدین جعفر (بی تا). *خودآموز کفایه الاصول آخوند خراسانی*. مشهد: کتابفروشی جعفری.
- زمخشری، ابوالقاسم (بی تا). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*. بیروت: دار الکتاب العربی.
- زمخشری، ابوالقاسم (بی تا). *ربیع الابرار و نصوص الاخبار*. قم: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۲۸). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمرتضی.
- طبری، محمد بن جریر طبری (۱۴۲۲). *تفسیر الطبری*. بی جا: دار الهجر للطباعه.